

سمنی داستونک (داستانهای سمنان)

بخش اول

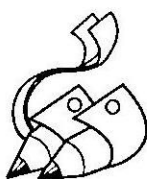
(مجموعه داستانهای کوتاه از آداب و رسوم و فرهنگ مردم سمنان)

عباس فولادی سمنان



نشر دستور

شماره شابک: ۸-۶-۰-۸۲۷۳-۶۲۲-۹۷۸



نشر دستور

● سمعی دایستونک (داستانهای سمنان)

● (مجموعه داستانهای کوتاه از آداب و رسوم و فرهنگ مردم سمنان)

● پدیدآور: عباس فولادی سمنان

● نوبت چاپ: اول ● شمارگان: ۲۰۰ (تابستان ۱۴۰۳)

● قطع: رقعی (۱۹۲ صفحه) ● قیمت: ۱۵۰۰/۰۰۰ ریال

● طراح جلد: رضاترابی

● چاپ: سپینتا، صفافی: حافظ

● شماره شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۸۲۷۳-۰۶-۸

● حق چاپ محفوظ است

نشانی: مشهد، صندوق پستی ۹۱۸۹۵-۱۳۸۸ تلفن: ۰۹۱۵۳۱۴۸۲۷۷

● پیام‌نگار: dasturpress93@gmail.com ● نشانی وبگاه: dasturpress.com

(این کتاب با کاغذ حمایتی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی منتشر شده است.)

سرشناسه:

فولادی سمنان، عباس، ۱۳۲۸-

عنوان و نام پدیدآور:

سمنی داستونک (داستانهای سمنان): بخش اول: مجموعه داستانهای

کوتاه از آداب و رسوم و فرهنگ مردم سمنان / عباس فولادی سمنان.

مشهد: نشر دستور، ۱۴۰۳.

مشخصات نشر:

مشخصات ظاهری:

۱۹۲ ص.

فروست:

سلسله داستانهای معاصر فارسی: ۳۴.

شابک:

978-622-8273-06-8

وضعیت فهرست نویسی:

فیا

موضوع:

افسانه ها و قصه های سمنانی

Legends - - Iran - Semnan

داستانهای فارسی -- ایران - سمنان

Pesian fiction - -Iran - Semnan

رده بندی کنگره:

PIR۲۷۹

رده بندی دیویی:

۸۶۹/۸۳

شماره کتابشناسی ملی:

۹۵۷۴۹۵۷

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیا

آنچه در این کتاب می خوانیم:

عنوان

صفحه

بخش اول

(مجموعه داستانهای کوتاه از آداب و رسوم و فرهنگ مردم سمنان)

مقدمه	۸
تخم مرغ عسلی	۱۱
امیدتان به ابوالفضل باشه	۱۵
زن بابا	۱۸
امیر کور	۲۳
فرفره های سیدل	۲۷
استالین	۲۹
سوزی کرده که	۳۲
سینمای سی سر	۳۹
سوگ و سور	۴۲
عبدالعلی قرقره نا	۴۵
روز مرگ مادرم	۵۳
اعدام شکری میرحاج	۵۵
سه گروه مظلومین	۶۲
سیگارهای اشنو پدرم	۶۸
داستان امیر اعظم و پدر	۷۱

۷۳	خاطره‌ای از مادرم.....
۷۸	رسن بنج.....
۸۰	بدآموزیهای رادیو.....

بخش دوم

این سو، آن سو، هرسو

(مجموعه داستانهای کوتاه از آداب و رسوم و فرهنگ مردم ایران)

۸۶	علت علاقه من به ادبیات.....
۸۸	همزیانی.....
۹۱	انبان دعا.....
۹۳	طنزهای عالم سیاست.....
۱۰۷	سیاه‌بازی.....
۱۰۹	نمایش.....
۱۱۲	مستجاب الدعوه.....
۱۱۶	آخر و عاقبت سلطان.....
۱۲۰	اصطلاحات عامیانه.....
۱۲۶	بادمجان.....
۱۲۹	وقتی به نماز جماعت دیر رسیدم.....
۱۳۱	گیره تلفن.....
۱۳۴	بادبزنی حصیری.....
۱۳۷	نقل یک خاطره.....

۱۴۰		حکایتی دیگر از خرافات زدگی
۱۴۲		محاسن
۱۴۴		درخت معجزه‌گر
۱۴۸		او به کجا رفت؟
۱۵۳		کلاه ایمنی کارگاهی
۱۵۴		لباس ورزشی
۱۵۵		تا کسی تلفنی
۱۶۰		ظلم نقد و کیفر نسیه
۱۶۲		عبارات کلیشه‌ای
۱۶۴		استشهاد
۱۶۸		چرا لقب حکیم زبیده‌فردوسی است؟
۱۷۴		از خیام بیشتر بدانیم
۱۷۸		بچه‌بازی
۱۸۲		حسن کل
۱۸۶		عزیزی که خوار شد
۱۸۹		قصه‌ای تلخ از فقر و نداری

مقدمه

من در شهر کوچکی بنام سمنان دوران کودکی و نوجوانی خود را گذرانیدم آن زمانی که شهرهای بزرگ هم از شهرهای کوچک فعلی کوچکتر بودند و در آن جغرافیای خاص کویری و کم جمعیت که همه همدیگر را می شناختند عدم وجود لوازم پیشرفته ارتباط جمعی، رایانه و موبایلی که دست همه بچه های امروز هست باعث می شد که دقت در احوالات آدمها بسیار عمیق باشد و جالب اینکه شخصیت های شاخص و تأثیرگذار آنهایی بودند که در لایه های زیرین اجتماعی به سر می بردند و طبعاً آدمهای ساده ولی پُر سر و صدا مثل دیوانه ها، گداها و لومپن ها برای ما بچه ها بیش از هرکس دیگر جالب توجه بود. لذا یادآوری و نگارش آنچه که از این خاطرات به یاد دارم در زمانه ای که حتی از رادیو هم محروم و بی خبر بودیم همانند جمع آوری فولکلور اجتماع آن موقع می باشد. اگر بخواهم آن روزها را با امروز مقایسه کنم مثل مقایسه نهر کوچک و کم آبی است که به آرامی و آهستگی می گذرد با یک رودخانه تند و سرکش سیلابی که گاهی به سرعت چشم برهم زدنی می گذرد و حتی مشاهده همه جوانب آن ناممکن است زندگی و مرگ بعضی از آدمهای آن دوره در مقابل دید ما مانند تماشای فیلمی بود که بنظر دهها سال طول می کشید درست مثل مسافتهای آن موقع که بنظر آن قدر طولانی بود که وقتی امروزه از آن عبور می کنیم متوجه جزئیات خیابانی که کوچکترین قسمت آن برای ما خاطره ای در برداشت نمی شویم.

روزنامه ای نبود مگر به مناسبتی مهم آن هم بصورت تک برگی از گزارش

قتلی و بندرت خبر مراسم اعدامی که در سمنان قرار بود انجام شود که به نام خبر فوق‌العاده گاهی از تهران می‌رسید و به مردم شهر اطلاع داده می‌شد.

سینما هم نداشتیم و نمایش فیلم تنها منحصر بود به اخبار سمعی و بصری و مبارزه با مالاریا و بهداشت دهان و دندان و دیگر اقدامات بهداشتی اصل چهار و مستندهای خبری از سفر شاه یا رئیس‌جمهور آمریکا به ایران که در فضای باز و روی ماشین استیشن اداره فرهنگ و هنر در محل میادین وسیع انجام می‌شد که بیش از آموزش و خبررسانی مایه تفریح و سرگرمی اهالی محترم و بخصوص ما بچه‌ها بود.

روزی که بلندگوی استیشن اعلام می‌کرد که قرار است سینما در محله ما فیلم نشان دهد اهالی سر از پانجه‌های شناختند مخصوصاً ما بچه‌ها و هنگامیکه نمایش فیلم شروع می‌شد و با موسیقی متن که یک‌نوع موسیقی کلاسیک و فاقد ریتم بود بچه‌ها می‌رقصیدند.

اهالی هم فرش انداخته بساط چای و قلیان راه می‌انداختند. عروسی‌ها و عزاداری‌ها که گویی مراسم همه اهالی بود و مخصوصاً عروسی‌ها که شرکت در آن برای همه آزاد بود و نیاز به کارت دعوت نداشت؛ حال قصدم باز کردن دریچه‌ای به مناظر آن روزگار شیرین است تا چه مقدار موفق شوم خدا داند و بس.

تمامی قصه‌ها نقل خاطراتی است که شاهد بوده‌ام و در پایان قصد داشتم یکی از آنها را به گویش سمنانی بازنویسی کنم و در این مجموعه قرار دهم ولی متوجه شدم که این کار بدون آوانگاری ممکن نخواهد بود که گذشته از بضاعت ناچیز حقیر در این زمینه، مطالعه و فهم آن برای دیگر

هموطنان غیر سمنانی بسیار مشکل و موجب ملال است، زیرا درک و تلفظ با این زبان کهن ایران باستان به قدری ناممکن بوده و هست که نقل می‌کنند در زمان جنگ ایران و عراق با کمک بیسیم‌چی‌های سمنانی این زبان بعنوان زبان رمز استفاده می‌شد که گذشته از عراقیها حتی رزمندگان، ایرانی هم عاجز از فهم آن بودند و به برگردان فارسی معیار نیاز داشتند.